

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



24 جولای 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

به تقریب پنجاه و یکمین سالروز کودتای 26 سرطان 1352

"چه پیر، چه عصای پیر؟"

عنوان فوق برگرفته از محتوای یک کتاب داکتر حسن شریک است که خود را به مثابه "عصای پیر" یعنی جانشین محمد داؤد می پنداشته است، اما این سؤال در ذهن خطور میکند که: چرا رئیس جمهور محمد داؤد بر دوست دیرینه خود داکتر شریک سوء ظن پیدا کرد و او را با ملایمت از حلقه قدرت دور کرد، درحالیکه موصوف تا آنوقت شخص دوم نظام جمهوری محسوب می شد؟ جواب این سؤال را میتوان فقط در یک جمله کوتاه خلاصه کرد: چون پیر به سمت راست و عصایش به طرف چپ در حرکت افتاد!

برای وضاحت مزید به این جواب کوتاه باید به شرح و بسط موضوع پرداخت، آنهم نه به نقل قول از دیگران، بلکه برای جلوگیری از مباحثات حاشیوی، لازم است تا بررسی بیشتر بر مبنای بیانات و نوشته های شخص داکتر حسن شریک از ورای کتاب هایش متمرکز گردد.

داکتر محمد حسن شریک کیست و چگونه از گمنامی به اوج شهرت و قدرت رسید؟

داکتر شریک که همین حالا در سن قریب به صد سالگی رسیده و بعد از نشیب و فراز زیاد در زندگی، اکنون در جنوب کالیفورنیا با فامیل خود در کمال صحت و سلامت بسر می برد، یکی از چهره های شناخته شده افغانستان است. او در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" شرحی دارد از آغاز زندگی خود و می نویسد: «بیاد دارم پنج ساله [در سال 1310] طفلی بودم که به تن پوشیده از کرباسهای پینه دار، اما با سروپای برهنه، در یکی از روزهای داغ تابستان، بروی دشتی پراز سنگچه های سوهان مانند که پای طفل را مثل زنبور نیش میزدند، سرفیستان های "اناردره" [محل تولد او در ولایت فراه] این سوانسو به امید اینکه از پول اسقاط نانی بدست آورم، می دویدم... خیر دهنده دارا به پیش می دوند، خیر گیرنده های بینوا مانند چوپه مرغ هائیکه عقب دانه دهنده خود چغ چغ کنان میدوند، می دویدیم... آنچه آنها به کف دست شان میگذارند، بیش از یک ده پولی نیست.» (شریک، داکتر محمد حسن: "کرباس پوشهای برهنه پا"، دهلی جدید، 1370 ش، صفحه 2)

داکتر شریک از ده خود به شهر کابل می آید و از بیطاری به داکتری طب میرسد و روزگار پای او را به سیاست می کشاند و در زمره جوانان فعال در "اتحادیه محصلان" در زمان صدارت شاه محمود خان برای مدت بسیار کوتاه به زندان می رود. باز هم روزگار او را با چهره ای پر قدرت آنوقت سردار محمد داؤد وزیر حربیه افغانستان آشنا می سازد و هنگام صدارت محمد داؤد بیک شخصیت سرشناس تبدیل میشود. اما بعد از استعفای محمد داؤد از صدارت، مدت ده سال باز هم در کنار او می ماند و به یار وفادارش تبدیل میشود. در این مدت که محمد داؤد در صدد تغییر نظام شاهی به جمهوری می افتد، محمد داؤد را به مثابه "پیر" خود را به حیث "عصای پیر" می شمارد و در آمادگی کودتا 26 سرطان 1352 و جلب و جذب اشخاص نقش مهم و کلیدی بازی میکند.



در همین سالها او با سران و شخصیت های چپگرا خاصاً جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بیشتر مأنوس میشود و به گفته خودش با بعضی از سران پرچم بطور منظم دید وادید میکند. اگرچه او این تماسها را به

د پانو شمیره: له 1 تر 9

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني دلیکنيزی بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

هدایت محمد داؤد عنوان میکند، اما تاجائیکه شایع بود و بعداً ثابت گردید، داکتر شرق از جمله فعالان پشت پرده و پنهان پرچم بود حتی گفته میشود که روابط مستقیم این گروپ (فعالان پنهان) مستقیماً با مراجع ایدئولوژیک شوروی از مدتها قبل برقرار بوده است. آنها علناً عضویت حزب را کسب نکرده بودند، زیرا وظیفه داشتند تا به حیث عناصر غیروابسته در داخل نظام شاهی نفوذ کنند و زمینه ها را برای فعالیت خویش در مقامهای بلند دولت مساعد سازند. گروپ دوستان داکتر شرق در این راستا اشخاصی بودند که در رژیم شاهی به مقام های بلند رسیدند، از جمله داکتر نعمت الله پژواک و زیرداخله، جیلانی باختری معین وزارت زراعت، سید عبدالرازق عابدی، داکتر ضمیر صافی، شاه محمد دوست و یک تعداد دیگر را نام برد که بعداً در دوره ببرک کارمل و نجیب هریک آنها مثل خود داکتر شرق به مقامهای عالی رسیدند.

بعد از موفقیت کودتای 26 سرطان داکتر شرق معاون صدراعظم و منشی کمیته مرکزی جمهوریت تعیین شد که تا زمان تبدیلی اش به حیث سفیر در جاپان به همین دو مقام قرار داشت. پس از کودتای 7 ثور 1357 او از جاپان به کابل برگشت و طبق ادعای خودش در "حصار خانگی" قرار گرفت، اما با وجودیکه روابط او با تره کی و امین نزدیک و صمیمی نبود، باز هم شاهدان عینی او را با موتر سیاه رسمی و بادیکارد بارها حین عبور از شهر دیده اند. پس از تهاجم قوای سرخ به کشور و آغاز دوره ببرک کارمل داکتر شرق به حیث سفیر کبیر افغانستان در دهلی مقرر شد که یکی از سفارتهای درجه اول و از اهمیت خاص دیپلماتیک برخوردار بود. او مدت تقریباً 9 سال را در این مقام باقی ماند، تا آنکه در سال 1367 ش (1988 م) به وطن برگشت، نخست به حیث وزیر در کابینه و سپس به حیث صدراعظم افغانستان در دوره داکتر نجیب به حمایت مستقیم مراجع شوروی مقرر شد. دوره صدارت او کمتر از یک سال دوام کرد و در اثر موقف رقابتی با داکتر نجیب از صدارت برکنار شد، تا آنکه بعد از سقوط رژیم کمونیستی به مهاجرت پرداخت، نخست به هند رفت و از آنجا به امریکا آمد و در جنوب کالیفورنیا مقیم گردید.

پاسخ به سؤال:

پس از شرح مختصر زندگینامه داکتر شرق، برمیگردم به سؤال اصلی که چرا محمد داؤد به این دوست قدیمی خود با گذشت هر روز بیشتر مظنون میگردید و چرا او را از حلقه قدرت دور کرد؟ برای پاسخ به این سؤال و ارائه دلایل و انگیزه های آن، اکنون توجه را به مختصر نکات ذیل جلب میدارم:

1 - گسترش نفوذ برای یک پلان مشخص:

آنچه در محراق تمام دلایل قرار دارد، همانا اجرای تدریجی پلان مشابه به تحول در مصر بود که قدرت ذریعه یک کودتا از ملک فاروق به جنرال نجیب و در نهایت قدرت در دست جمال ناصر افتاد. در نظر بود که همین پلان در افغانستان نیز بطور نامحسوس عملی شود، طوریکه قبلاً در یک مبحث جداگانه تشریح شد، نخست محمد ظاهر شاه بوسیله محمد داؤد و بعد از او باید شخص مطلوب شوروی یعنی داکتر شرق بقدرت میرسید و از این طریق در اخیر اداره امور افغانستان در دست گماشتگان شوروی قرار میگرفت. لذا داکتر شرق میخواست در قدم اول نفوذ خود را در دستگاه حکومت و نظام جمهوری بیشتر سازد و اما محمد داؤد از این پلان کاملاً آگاه بود و از همان روز اول نمیخواست میدان وسیع اجرائت را برای او در حکومت آزاد بگذارد. (دیده شود: مبحث قبلی درباره تطبیق مدل مصر در افغانستان، و نیز کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد"، جلد دوم، صفحه 526 تا 533)

2 - مخالفت با مستغنی و وحید عبدالله:

محمد داؤد در همان روز اول دو شخص مورد اعتماد خود را که در کودتا عملاً اشتراک نداشتند به دو مقام حساس دولت بدون مشوره کمیته مرکزی مقرر کرد: جنرال کریم مستغنی را به حیث لوی درستیز و وحید عبدالله را به حیث معین سیاسی وزارت خارجه با حق اشتراک در مجلس وزراء و فردای آن روز حینیکه از روی شکلیات بوسیله کمیته مرکزی خودش به حیث رئیس دولت برگزیده شد، امور صدارت، وزارت خارجه و دفاع را نیز بعهده گرفت و بدینوسیله صلاحیت معاون صدارت را در امور دو وزارت کلیدی (دفاع و خارجه) محدود ساخت. داکتر شرق در کتاب "کودتای پنجم سرخ و سیاه" در باره تقرر جنرال عبدالکریم مستغنی چنین می نویسد: «کمیته مرکزی پیشنهاد رئیس دولت را در تقرر جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز و سید وحید عبدالله را به حیث معین سیاسی وزارت خارجه که در صف جمهور یخواهان نبودند، به احترام رئیس دولت

اما با آرامشی که نمایانگر عدم رضایت کمیته مرکزی بود، تصویب نمودند. زیرا آنها علاوه بر اینکه در کودتا سهیم نبودند، به نسبت وابسته بودن به نظام سلطنتی [؟؟] به جمهوریخواهان [مقصد از جناح چپ کودتا است - کاظم] هم نظر مساعد نداشتند...» (حسن شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه؟" - قسمت سوم، افغان جرمن آنلاین، صفحه 9)

3 - مخالفت با اعزام خانواده سلطنتی به ایتالیا:

داکتر شرق طرفدار اعزام ملکه و فامیل شاهی به ایتالیا نبود و میخواست که این تصمیم بوسیله کمیته مرکزی اتخاذ شود، اما محمد داؤد خودش در این مورد تصمیم گرفت و همان بود که در روز حرکت آنها به سوب ایتالیا در میدان هوایی کابل برای آنها مشکلات خلق شد و اجازه پرواز داده نمی شد و حتی زیورات آنها را از نزدشان گرفتند، چنانچه در مبحث قبلی موضوع به تفصیل بیان گردید.

داکتر شرق در مورد رویداد میدان هوایی حین سفر ملکه و فامیل شاهی می نویسد: «متأسفانه روز رفتن ملکه به ایتالیا تدابیر امنیتی در نظر گرفته نشده بود و سفرآوشان به عجله توسط کارمندان وزارت خارجه بدون در نظر داشت وضع کشور صورت میگیرد و در میدان طیاره تعدادی از کودتاچیان که میدان را به اداره خود داشتند و از فیصله اعزام ملکه بی خبر مانده بودند، به تصور اینکه فراری در میان است، ملکه و همراهانش را از رفتن مانع می شوند و چند بکس کالا و زیوراتی که همراهان ملکه با خود داشته و یا پوشیده بودند، از نزدشان می گیرند.»

داکتر شرق در ادامه می نویسد: «یکی دو روز بعد از تفرین دو نفر [مقصد جنرال خان محمد مرستیال و جنرال مستغنی] بود که به ملکه و ولیعهد با دختران و فرزندان شان از جانب رئیس دولت بدون تماس با کمیته مرکزی اجازه داده شد، به ایتالیا رفته با شاه مخلوع زندگی کنند. مامورین وزارت خارجه که سند خود مختاری در دست داشتند [؟؟]، بدون توجه و اعتناء به اینکه حکومت نظامی است و میدان طیاره و آمد و شد مسافری آن به اداره قوای هوایی تعلق گرفته، با ملکه و همراهانش جهت پرواز وارد میدان شده بودند و نظامیان بی خبر از موضوع [؟؟] به فهم اینکه فراری در میان است، مانع مسافرت ملکه و همراهانش میگردند و زیورات با خود داشته آنها را ضبط می کنند. با اطلاع از این خبر رئیس دولت با نا آرامی مرا احضار و مورد سؤال قرار داد، درحالیکه از سر تا پای قضیه بی اطلاع بودم، اجازه تحقیق خواستم. ولی قبل از همه به امریت میدان طیاره توسط پاچاگل وفادار هدایت دادند که مانع سفر ملکه و همراهان نشوند. ملکه و همراهان به سوی ایتالیا پرواز کردند، [11 روز بعد از کودتا یعنی بتاريخ 6 اسد 1352 مطابق 27 جولای 1973] اما از اخذ زیورات خویش ابا ورزیدند. اگرچه زیورات مذکور توسط اشخاص باصلاحیت قیمت گذاری و طور امانت به بانک مرکزی گذاشته شده بود.» ("تأسیس و تخریب جمهوری، صفحه 172 - 173)

اگرچه پاچاگل وفادار - شخص نزدیک به محمد داؤد - مسئول امور میدان بود، اما قضیه طوری رنگ آمیزی شد که گویا مامورین میدان از هدایت رئیس دولت اطلاع قبلی نداشتند و مسافرت خانواده سلطنتی از طریق وزارت خارجه بوسیله وحید عبدالله تدارک دیده شده بود. به نظر بعضی از حلقات نزدیک به نظام این کارشکنی (سبوتاز) عمداً به تحریک بعضی از اعضای کمیته مرکزی صورت گرفته بود و محمد داؤد وقتی از حسن شرق در باره آن مشکل پرسید، او خود را بی اطلاع وانمود کرد و اجازه تحقیق قضیه را خواست، اما محمد داؤد بدون توجه به حرف او به پاچاگل وفادار هدایت داد که مانع رفتن ملکه و همراهان شان نشوند. این بار کمیته مرکزی که تقریباً نصف آن متمایل به جناح چپ و اکثریت آنها زیر نفوذ داکتر شرق قرار داشتند، میخواستند مقاومت عملی را در برابر محمد داؤد آزمایش کنند که باز هم محمد داؤد بی اعتناء به نظر کمیته مرکزی خودش قاطعانه دستور داد.

4 - مخالفت با رهائی واعزام عبدالولی به ایتالیا:

با آنکه محمد داؤد رقیب خانودگی خود سردار عبدالولی را در "کوتی باغچه" درارگ زیر نظارت گرفته بود و نمیخواست به او اذیتی برسد، درحالیکه بعضی از عناصر نظامی او را مورد تحقیر و فشار قرار میدادند و حتی با بی توجهی به صحت او شاید میخواستند او را به نحوی از بین ببرند، اما محمد داؤد نگذاشت که محکمه نظامی او را محکوم به اعدام سازد. نبی عظیمی که با چند نفر دیگر (بعداً از فعالان پرچم) عضو محکمه نظامی

"دیوان حرب" بودند، می نویسند: «شبی سردار محمد داؤد من و آصف الم را در منزل خویش احضار کرد و برخلاف هدایت قبلی شان که امر نموده بودند، دوسیه سردار ولی طوری ترتیب شود که محکمه حکم اعدام را برایش صادر نماید، هدایت دادند که چون دوسیه مذکور به اثرلت و کوب و شکنجه پولیس های پرچی ترتیب گردیده و اعتراف گرفته شده و دگر جنرال فاروق خان رئیس محکمه نظامی این جریان را تأیید میکند، بناءً دوسیه مذکور حفظ و نامبرده را برائت بدهید. تا خواستم چیزی بگویم، سردار با برآشفتگی مخصوص شان مشت بر سر میز کوبید و گفتند که: "برادر به زور دنده برقی هرکس اعتراف میکند حتی خود من و خود شما" و ادامه داد که امر میکنم که این دوسیه را از بین بردارید، دگر جنرال صاحب در جریان است"» (نبی عظیمی: "اردو و سیاست"، صفحه 115 - 116)

داکتر شرق نیز مخالفت خود را با تصمیم محمد داؤد مینی بر رهایی عبدالولی با این عبارت بیان میکند: «به شهادت تاریخ معمولاً شهزاده های دودمان پاینده خان زمانی که سر قدرت باهم درگیر می شدند، دیری نمی گذشت که زیر تأثیر و وساطت خانواده خویش دستور میدادند که شهزاده مغلوب عفو و محرکین قضیه "هم سنگران" اعدام شوند. با اینکه هدف محمد داؤد در سقوط سلطنت از دیگران متفاوت بود، ولی با همه صفات نیکویی که داشتند باز هم یک شهزاده [!!] و دارای عواطف و روابط فامیلی بود، چنانچه داماد شاه سردار عبدالولی را عفو کرده بود و دوام این وضع میتوانست حوادث ناگوار و خونین تاریخ را تکرار کند [؟؟]. (حسن شرق: "تاسیس و تخریب..."، صفحه 206)

از مثال فوق دو نتیجه بدست می آید: یکی - اینکه عناصر شامل گروپ گویا "جمهوریخواهان" یعنی جناح چپ کودتا در نظر داشتند تا اشخاصی را که رقیب قدرت با شخص مورد نظرشان در آینده باشد، از بین ببرند و دیگر اینکه محمد داؤد از همان اول از همچو پلان و نیرنگ آنها آگاه بود و با آنکه عبدالولی را دشمن شخصی درجه اول خود میدانست، نگذاشت که حادثه نظیر قضیه میوندوال بار دیگر تکرار شود و نیز خواست تا حیطة صلاحیت خود را به جناح چپ نشان دهد. همین کار موجب شد تا دست آنها را از گریبان موسی شفیق نیز برهاند، ورنه آنها میخواستند او را نیز به همین ترتیب از بین ببرند و رسوائی آنرا به دامن محمد داؤد اندازند.

5 - تمرکز صلاحیت ها در کمیته مرکزی:

داکتر شرق به این نظر بود که تصامیم مهم از قبیل تعیین رئیس دولت، صدراعظم، اعضای کابینه، مامورین عالی رتبه و نیز اداره کشور و تثبیت خط مشی دولت در سیاست داخلی و خارجی از وظایف کمیته مرکزی می باشد و تصمیم در این موارد باید بطور دسته جمعی با اکثریت آراء از طریق کمیته مرکزی اتخاذ گردد، ولی محمد داؤد کمیته مرکزی را خودش نام گذاری و اشخاص آنرا از جمله سرگروپها تعیین کرده بود و بعداً هریک از اعضای آنرا در امور ملکی و نظامی در حکومت مشغول کار ساخته و به این اساس هریک به حیث مادون رئیس دولت از نظر سلسله مراتب اداری قرار گرفته بودند، چگونه آنها میتوانستند به حیث یک مرجع تصمیماتی مافوق رئیس دولت همه صلاحیت های بزرگ دولت را در دست خود داشته باشند؟ لذا محمد داؤد که به حیث رئیس دولت در راس امور قرار داشت، طبعاً برخوردار از همه صلاحیت ها به شمول عزل و نصب اعضای کابینه و سائرامور بود. او در مورد ترمیم کابینه خودش تصمیم گرفت و پاچاگل وفادار وزیر سرحدات و قبایل و عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات را که هر دو از کودتاچیان و اعضای کمیته مرکزی بودند، به سفارت ها در خارج مقرر کرد و نیز نعمت الله پژواک و جیلانی باختری - دوستان نزدیک داکتر شرق را از وزارت های معارف و زراعت برکنار نمود و بجای آنها سه نفر از شخصیت های مورد اعتماد خود را (عزیز الله و اصفی، کریم عطائی و توابع آصفی را به وزارت های زراعت، مخابرات و معادن و صنایع) مقرر کرد.

داکتر شرق مخالفت خود را با روش محمد داؤد چنین بیان میکند: «رئیس جمهور [رئیس دولت] بدون مشوره با کمیته مرکزی به بالا کشیدن سید عبدالاله به حیث معاون صدراعظم و عبدالقدیر به حیث وزیر داخله و تقرر چند وزیر از ریزه خواران و عملیه دربار مانند عزیز الله و اصفی و عبدالکریم عطائی عملاً در اتخاذ تصامیم، کمیته مرکزی را نادیده میگیرند و به سیاست دسته جمعی خط بطلان می کشند. بناءً اکثر جمهوری خواهان از این سیاست دلگیر می شوند و از کمیته مرکزی میخواهند تا دسته جمعی از فرامین خارج کمیته مرکزی جلوگیری کنند.» (حسن شرق: "تاسیس و تخریب اولین..."، صفحه 215)

برخی از اعضای کمیته مرکزی که با داکتر شرق بیشتر به تماس بودند، اینکار محمد داؤد را عدول از نقش آن کمیته در راستای اتخاذ تصمیم دسته جمعی می پنداشتند و از این ناحیه انتقاد میکردند. محمد داؤد میدانست که در عقب این تحریکات دست عناصر جناح چپ و داکتر شرق بطور غیرمستقیم دخیل است و اما آنرا با تحمل نادیده می گرفت و بکار خود حسب لزوم دید ادامه میداد و دلیل این همه گذشت این بود که محمد داؤد میخواست تا نخست پایه های نظام جمهوری استحکام یابد و تا آنوقت از تحمل و بردباری کارگیرد و اما در فرصت های مساعد بصورت تدریجی به تصفیه جناح چپ کودتا پردازد.

در این ارتباط بیمورد نخواهد بود به یک نکته مهم از یک گزارش تحلیلی و مفصل تحت عنوان "آینده رژیم داؤد" که دو ماه بعد از کودتای سرطان بتاریخ 17 سپتمبر 1973 بوسیله سفارت ایالات متحده امریکا در کابل تهیه و به وزارت خارجه آن کشور ارسال گردیده بود، اشاره شود: در گزارش آمده بود: «دو ماه بعد از کودتا، با آنکه داؤد در رأس رژیم جدید قرار دارد، مگر هنوز هم به صورت کامل در کنترل اوضاع نیست..... و سایه ای یک کمیته مرکزی که بیشتر اعضای آن صاحب منصبان جوان عسکری میباشند که کودتا را با وی پلان و عملی کردند. در گزارش پیشبینی شده بود که: «این احتمال شدید وجود دارد که قبل از این که خطوط اصلی این رژیم مشخص شود، در ظرف چند هفته آینده یک ضد کودتا صورت خواهد گرفت. این ضد کودتا احتمالاً توسط یکی از سه جانب ذیل اجراء خواهد شد: یک - احتمال دارد که تحمل و حوصله گروپ صاحب منصبان جوان در مورد رهبری احتیاط آمیز داؤد به سر برسد و دست به یک ضد کودتا زده وی را با شخص مورد اعتماد خود تعویض نمایند؛ دو - صاحب منصبان بلند رتبه عسکری و پولیس رژیم سابقه که از مسیر حرکت این رژیم پریشان هستند و برکنار شدن خود را از قدرت تحمل کرده نمیتوانند، شاید برای این که دوباره به قدرت برسند، با استفاده از یک نوع مناسبات نظام شاهی دست به یک ضد کودتا بر ضد دولت داؤد بزنند؛ و سه - اتفاق نظر وسیع موجود است که شخص داؤد آهسته آهسته و خاموشانه خود را در موقعیتی قرار دهد که با یک حرکت، یک تعداد از این صاحب منصبان جوان را از قدرت بیرون نموده و موقعیت خود را در رأس قدرت تثبیت و مستحکم سازد...» (متن مکمل این گزارش که بوسیله احمد فواد ارسلا ترجمه شده است، در مبحث قبلی دیده شود.)

6 - مخالفت با تغییر سیاست خارجی محمد داؤد:

داکتر شرق با تحول سیاست خارجی محمد داؤد مبنی بر ایجاد توازن در روابط با شوروی و در عین حال گرایش برای جلب کمک از کشورهای غربی و اسلامی و تشدید روابط حسنه با دو کشور ایران و پاکستان موافق نبود. او سفر محمد داؤد را به ایران و قبول کمک های آن کشور را به افغانستان یک نوع تخطی از سیاست عنعنوی بیطرفی افغانستان میدانست، به دلیل اینکه گویا ایران شامل پیمان نظامی با امریکا بود و تصدیق قرارداد آب دریای هلمند را که در دوره صدارت موسی شفیق امضا و به تصویب ولسی جرگه و تصدیق شاه رسیده بود، نیز به مثابه یک عمل ضد منافع ملی می پنداشت که واضحاً بین نظر محمد داؤد و داکتر شرق درز عمیق در زمینه روابط خارجی به وجود آمده بود.

قابل ذکر است که روابط دوستانه افغانستان و ایران و مساعی آن کشور در راستای بهبود روابط افغانستان با پاکستان یک قدم مثبت دیگر بود که باز هم با سیاست های دیرینه شوروی همسوئی نداشت، زیرا شوروی همیشه کوشش میکرد تا روابط افغانستان با دو کشور همسایه و مسلمان آن در حالت سردی و کشمکش های سیاسی و سرحدی قرار داشته باشد. در این ارتباط مخالفت بعضی از حلقات وابسته به مسکو را در داخل نظام جمهوری در رابطه با نزدیکی ایران میتوان به وضاحت مشاهده کرد، چنانچه داکتر شرق که تا آنوقت مرد شماره دوم نظام جمهوری بود، صراحتاً نارضایتی خود را از نزدیکی دو کشور بیان کرد، طوری که این موضوع را بعضی ها یکی از مهمترین اختلاف نظر ها بین محمد داؤد و حسن شرق می شمارند.

داکتر شرق در کتاب "کودتای پنجم - سرخ یا سیاه" نخست به سفر محمد داؤد به ایران با نگاه مملو از "شک و تردید" می نگرد و می نویسد: «رئیس دولت جمهوری به دعوت شاه ایران به ثور 1354 ش عازم تهران شدند. آنهم به روزگاری که جمهوری شدن افغانستان تأثیرات خوش آیندی برای بقای سلطنت ایران نداشت و طرفداری دربار در سقوط جمهوری و بازگشت سلطنت در افغانستان قابل فهم بود. اما باز هم داشتن روابط نیک و تفاهم بین

دو کشور همسایه و مسلمان برای تحکیم دولت جمهوری ارزش و الیادداشت و نمی شد آنرا نادیده گرفت.» داکتر شرق در این باره می نویسد: «با داشتن سیاست بیطرفی فعال، ایران دارای سیاست یکدنده و یک جانبه و همبسته با ایالات متحده آمریکا، بر این نه تنها سوال برانگیز شده بود بلکه در منجلا ب دست و پا می زدیم که قدرت تفکر و تصمیم یکی پشت دیگری از من فرار می کرد، و نمی شد باور کرد مردی که در داغ ترین روزهای جنگ سرد ابر قدرت ها بین سال های 1332 و 1341ش با چند کشور محدود سنگ تهاداب اولین کشور های بیطرف را رو به روی ابر قدرت ها گذاشته بود، چگونه امکان دارد قرصه های ایران که هنوز به اصطلاح به شاخ آهو بسته بود او را از راه کشیده باشد.»

داکتر شرق می افزاید: «حکومت ما به حیث یک مملکت بیطرف با اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستانه داشت و در حالیکه دربار ایران در پیمان های نظامی برخلاف شوروی با ایالات متحده آمریکا متحد و هم نظر بود از طرف دیگر تردستی و مهارت و اختیارات مالی ساواکی ها و بیچاره گی ما در ناتوانی مالی و دانش استخباراتی، ما را به جایی می برد که سیاست بیطرفی ما را نقض و از کشورهای بیطرف و متحد ما، ما را تجرید کند.» (حسن شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنلاین، قسمت چهارم، صفحه 7)

حسن شرق در رابطه با نزدیکی و تفاهم دولت افغانستان با ایران موضوع بیطرفی افغانستان را پیش کشیده و استدلال می کرد که گویا روابط نزدیک افغانستان با آن کشور بر ماهیت بیطرفی افغانستان صدمه وارد میکند، در حالیکه حسن شرق از روابط نزدیک افغانستان با شوروی و موقف بیطرفی افغانستان حمایت می کرد که این قضاوت او را میتوان به گفته عوام به "یک بام و دو هوا" تعبیر کرد به این زعم که نزدیکی با هم پیمانان آمریکا مغایر با سیاست بیطرفی است و اما نزدیکی و دوستی با شوروی فرقی ندارد و حتی لازمی است. داکتر شرق طرفدار حفظ موقف موجود (ستاتسکو) بود و نمیخواست روابط حسنه با شوروی تحت تأثیر روابط با غرب و کشورهای اسلامی قرار گیرد. از همه مهمتر تشدید روابط را با پاکستان نیز انصراف از داعیه حقوق پشتونها و بلوچ ها میدانست و بر ادامه سیاست قبلی تأکید می کرد که خواست جدی مقامات شوروی از سالها بدینسو بود.

7 - نارضایتی از جریان مذاکرات با کیسنجر:

کیسنجر - وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا برای یک توقف کوتاه بتاريخ 8 اگست 1976 (17 اسد 1355) بار دوم به کابل آمد و موضوعات بسیار مهم از طرف محمد داؤد در ارگ ریاست جمهوری با او در میان گذاشته شد که در آن از طرف افغانستان وحید عبدالله و صمد غوث و از طرف آمریکا "ال اترتون" - معین امور افغانستان در وزارت خارجه آمریکا، "رادمن" - عضو شورای امنیت ملی آمریکا و "ایلیوت" - سفیر آن کشور در کابل اشترک داشتند.

متأسفانه تا چندی قبل هیچیک از محققان افغان از محتوای دقیق جریان این مذاکرات اطلاع نداشتند. فواد ارسلان اکنون یک سند حاوی یادداشت محاوروی مکمل این مذاکره را از منابع امریکائی بدست آورده و از انگلیسی به دری ترجمه و در پورتال افغان جرمن آنلاین بتاريخ 10 دسمبر 2016 به نشر رسانیده است. محتوای این سند را میتوان بطور کل در سه موضوع خلاصه کرد: یکی روابط با پاکستان، دیگر در جریان گذاشتن افغانستان از تحولات مهم منطقه که بیشتر به ارتباط اطلاعات استخباراتی مختص میشود و بالاخره جلب کمک های اقتصادی و تخنیکی آمریکا برای پروژه های رویدست در افغانستان.

در این دیدار محمد داؤد با کیسنجر راجع به اوضاع حساس افغانستان در منطقه صحبت کرد و گفت: «همانطوریکه جناب عالی مطلع هستند، افغانستان یک موقعیت جغرافیائی خاص دارد و در طول تاریخ به دلیل همین موقعیت جغرافیائی خاص با مشکلات مختلف دست و پنجه نرم کرده است..... من میخواهم اضافه کنم که در منطقه ای ما انواع مختلف منافع و ایدئولوژی ها با یکدیگر در اختلاف هستند، و زمانی که این منافع و ایدئولوژی های مختلف با یکدیگر مقابل میشوند، مشکلات بوجود می آید. بناءً من فکر میکنم توانائی های که شما در اختیار دارید به مراتب بزرگتر و کاملتر است از وسایل و توانائی های که ممالک کوچک در اختیار دارند..... ما میدانیم که اضلاع متحده آمریکا یک قدرت بزرگ است و توانائی بین المللی در استخبارات و معلومات دارد، و در ارتباط با آن جنبه روابط ذات البینی، ما خوشنود خواهیم بود، اگر شما ما را از آن تحولات در منطقه با خبر بسازید که تأثیرات منفی در امنیت ممالک منطقه خواهد داشت.»

کیسنجر پرسید: «شما از همه زیادتیر در مورد کدام خطر مشخص پریشان هستید - تهاجم و حمله به خاک شما؟» محمد داؤد گفت: «من فکر نمیکنم تجاوز از خارج کدام چیزی باشد که به وقوع بپیوندد. ما ترسی در آن مورد نداریم، مگر در مورد چیزی که پریشان هستیم خرابکاری از داخل میباشد. ما با همسایگان خود روابط خوب داریم و در این موقع کدام ترس از تجاوز همسایه ها نداریم. اما در پالیسی های خود اعم از داخلی و خارجی، ما خطی را تعقیب میکنیم که صفت ممیزه طرز زندگی ما است و برای ما با ارزش است. این یک خط افغانی است بر اساس روحیه مردم ما و رسم و رسوم ما. بنابراین یک چنین طرز فکر و روش مستقل و خط مستقل شاید متناسب به علاقه چپی ها و راستی ها نباشد. بنا بر آن ما در شرایطی قرار داریم که در معرض هر نوع تأثیرات قرار بگیریم، و در ظرف ده سال گذشته شرایط طوری بوده که مملکت ما در مقابل هر نوع تأثیرات و هر نوع ایدئولوژی باز بوده است. بر این اساس ما بسیار خوشنود خواهیم بود و سپاسگذار خواهیم بود که اگر دوستان امریکائی ما با ظرفیت های بین المللی که دارند، اگر خطری را برای مملکت ما احساس کردند و یا دیدند لطفاً به زودترین فرصت ممکن به ما اطلاع بدهند.» (برای شرح مزید دیده شود: "یادداشت محاوروی مکمل مذاکرات دور دوم سفر کیسنجر با محمد داؤد در کابل"، ترجمه از انگلیسی به دری: محمد فواد ارسلان، افغان جرمن آنالین، 10 دسمبر 2016)

داکتر شرق از جریان سفر کیسنجر وزیر خارجه امریکا به کابل و جریان مذاکراتش با محمد داؤد، آنهم در مورد همکاری و تبادل اطلاعات مهم استخباراتی در منطقه راضی نبود، زیرا میدانست که اینکار مانع و خطر بزرگ برای پلانهای آینده را مبنی بر تطبیق مدل مصر در افغانستان بار می آورد، بخصوص از اینکه امریکا مستقیماً نمیتوانست در این مورد همکاری کند و پیشنهاد کرد که میتوان از منابع اطلاعاتی "ساواک" (استخبارات ایران) کمک گرفت.

8 - مخالفت با تشکیل حزب "انقلاب ملی":

بیانیه محمد داؤد در هرات و فاصله گرفتن از ایدئولوژی های وارد شده از خارج و اتکاء بیک ایدئولوژی ملی و اسلامی زنگ خطر بزرگ برای هردو جناح چپ و راست افراطی بود و اعلام تأسیس حزب "انقلاب ملی" به حیث یگانه حزب رسمی افغانستان در واقع معنی اعلام ختم فعالیت های احزاب دیگر را میداد که طی سالهای دهه دموکراسی علناً به فعالیت آغاز کرده بودند. محمد داؤد نخواست تا داکتر شرق در سازماندهی این حزب سهیم باشد، چون میدانست که پای او در جای دیگر بسته است، لذا وظیفه بررسی مقدمات این حزب را به چهار عضو دیگر کابینه سپرد (داکتر عبدالمجید وزیر دولت، حیدر رسولی وزیر دفاع ملی، سید عبدالاله وزیر مالیه و معاون صدارت بعداً معاون رئیس جمهور و پوهاند عبدالقیوم وردک وزیر سرحدات و قبایل) که اینکار نه تنها داکتر شرق را عقده مند ساخت، بلکه طوریکه گفته شد موجب بروز یک انشعاب در داخل کابینه نیز شد.

داکتر شرق اذعان میدارد که: «متأسفانه موازی به خواسته های دشمن بعضی رفقای 26 سرطان که از کامیابی خود به کودتا مغرور شده بودند، بسیاری از سرسپردگان جمهوریت را نادیده میگیرند و بدون مشوره و فیصله کمیته مرکزی در حالی که اجتماع و تشکیل احزاب سیاسی در افغانستان غیرقانونی اعلان شده بود، اساس حزب انقلاب ملی را می گذارند و تعدادی از وزراء و مامورین و استادان و معلمین همنظر خویش را به عضویت آن می پذیرند. دامنه این جاه طلبی و خودسری ها رفته رفته بجای رفع مشکلات مردم و انکشاف اقتصادی [!!] به طرح دسایس و ازپای درآوردن و از مقام انداختن احمد و محمود و خصوصاً نویسنده [داکتر شرق] سپری میگردید.... برای جمهوریخواهان جوان و سرسپردگان 26 سرطان تحمل متداوم چنین بی اعتنائی ها، آنهم از طرف اشخاصی که تقوای سیاسی و بهترین هم پیمانان [مقصد از چپی هایی اند، که از کابینه و دیگر مقامات مهم حکومتی تصفیه شدند] خود را از دست میدادند، مشکل شده بود. بناءً آنها به احزاب و گروه های مخالف حزب انقلاب ملی (خلقیها، اخوانی ها و ستمیها) رو می آورند و یا از همکاری و اشتراک به حزب انقلاب ملی صرف نظر میکنند.» (داکتر شرق: "تأسیس و تخریب.."، صفحه 195 - 196)

اگر به متن بالا دقت شود، نویسنده آن یعنی داکتر شرق دچار یک تناقض واضح میگردد و آن اینکه از یکطرف از سرسپردگان 26 سرطان صحبت میدارد و از طرف دیگر به دلیل تشکیل یک حزب "انقلاب ملی" به حیث یک حزب میانه که هدف اساسی دولت جمهوری را بعد از تصویب قانون اساسی می ساخت، آن سرسپردگان

نام نهاد بسوی احزاب مخالف که واضح همان دو شاخه ای حزب غیررسمی دموکراتیک خلق یعنی جناح خلق و پرچم بود، بنا بر وابستگی قبلی و پنهانی شان رجوع میکنند و درصاف مقابل نظام جمهوری قرار میگیرند. اگر اینکار به سرسپردگی واقعی آنها به خلق و پرچم نام گذاشته شود، یک سخن بجا و درست خواهد بود، زیرا تشکیل حزب میانه ملی درحقیقت معنی ایجاد رقیب در برابر آنها را افاده میکند.

طوریکه از متن فوق واضح میشود، داکتر شرق نیز مثل دوستان "جوان جمهوریخواه" خود از تشکیل حزب "انقلاب ملی" نا راحت و آنرا مانع رسیدن به هدف نهائی خود میدانست. توجه به متن ذیل میتواند مکنونات قلبی داکتر شرق را آشکار سازد، طوریکه می نویسد: «اکثریت حزب انقلاب ملی را مخالفین مؤسسين جمهوری که سرسپرده ترین رفقاییش [مقصد محمد داؤد است] بودند، تشکیل میداد، نه تنها بی علاقه گی خود را به سیاست بیطرفی خصوصاً روابط نیک میان افغانستان و شوروی پنهان نمی کردند، بلکه تلاش داشتند تا روابط حسنه بین دو کشور را روزتا روز پیچیده تر و بگرنج تر نمایند.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 196)

در متن بالا داکتر شرق از اینکه تلاش بعمل می آمد افغانستان تدریجاً از وابستگی اقتصادی شوروی بیرون شود و برطبق سیاست عنعنوی کشور در موقف بیطرفی فعال و مثبت با قضاوت آزاد قرار گیرد و با ملاحظه خط مشی اساسی دولت جمهوری آنرا تأیید کند، برعکس بر کسانیکه در این راستا سعی میکردند، انتقاد نموده و این تلاش را برهم زدن روابط حسنه بین افغانستان و شوروی تعبیر نموده و سخت از اینکار ابراز نارضایتی میکند. در اینجا سؤال میشود که آیا موقف بیطرفی افغانستان تنها در تشدید روابط حسنه با شوروی تمثیل شده میتوانست یا در ایجاد روابط با تمام کشورهای جهان؟

داکتر شرق در ادامه می افزاید: «به استثنای تعداد انگشت شماری از حزب انقلاب ملی اکثر مردم [!!] پی برده بودند که اتکای محمد داؤد به حزب انقلاب ملی و نادیده گرفتن اکثریت جمهوریخواهان روابط معنوی او را از میان هم سنگرانیش برمی چیند و اعتماد مردم را از او میکاهد و چنین شرایط افغانستان را در یک خلاء بدون رهبری قرار میدهد که سالهای سال جبران نشدنی خواهد بود.» (شرق: "تأسیس و تخریب..."، صفحه 197)

در اینجا مقصد داکتر شرق از خلای رهبری چیست؟ آیا در ردیف اشخاصی که از محمد داؤد به دلیل تشکیل حزب انقلاب ملی آزرده خاطر شده و به جناح های مخالف آنهم گروه های چپ طرفدار مسکو پناه بردند، کسی را میتوان سراغ کرد که می توانست در صورت فقدان محمد داؤد رهبری و زعامت را بدست گیرد و کشور را از آن خلاء برهاند، مگر به جز خود داکتر شرق که خود را از همان اول به تائید و موافقه جناح چپ به مثل جمال ناصر احساس میکرد و تمام آمادگی ها را برای آنروز قبلاً در نظر گرفته و یگانه شخصیت خلف محمد داؤد فقط خود را میدانست و بس.

9 - تقرر عبدالاله به حیث معاون رئیس جمهور:

با انتخاب محمد داؤد به حیث اولین رئیس جمهور و متعاقباً مقرری سیدعبدالاله به حیث یگانه معاون رئیس جمهور بعد از لویه جرگه 1355 درحقیقت خوردن سنگ به شیشه امیدهای داکتر شرق به حیث جانشین محمد داؤد و تطبیق و ادامه پلان نمونه مصر و رسیدن جناح چپ بقدرت در افغانستان را افاده میکرد و نقش او را در این پلان به صفر تقرب میداد. لذا دور ساختن او از حلقه قدرت تحت این شرایط یک اقدام قابل فهم برای خودش و هم برای محمد داؤد محسوب میشد. داکتر شرق بارمسئولیت ایجاد این فضای بی اعتمادی را بین او و محمد داؤد به گردن وحیدعبدالله و عناصری که شرق آنها را "هواداران سلطنت" میخواند، حواله میکند.

10 - اختلافات در داخل نظام:

شاید این سؤال که چرا داکتر شرق در عین موضوع با اضافات چند، سه کتاب را نوشته است، باید گفت که دوکتاب اخیر او هریک تحت عنوان "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" و "کودتا پنجم سرخ یا سیاه" در اصل شامل محتویات کتاب اول او تحت عنوان "کرباس پوشهای برهنه پا" میباشد، ولی به چند منظور موصوف به نوشتن دو کتاب اخیر پرداخته است:

- یک خواسته است تا صف عده ای از اعضای کمیته مرکزی را که بیشتر با شخص خودش نزدیک و اکثر آنها به جناح چپ ارتباط داشتند، بنام "جمهوریخواهان" مسمی کند و در مقابل کسانیرا که با محمد داؤد نزدیکتر

بودند از این صف جدا کرده و آنها را به نحوی زیرعنوان اشخاص ضد کمونیست ها، هواداران سلطنت، طرفداران غرب، آقا بلی گویان و متملقین در اطراف رئیس جمهور و انمود سازد، - دیگر خواسته است غیرمستقیم محمد داؤد را به خودکامگی و عدول از اتخاذ تصامیم دسته جمعی متهم سازد و خود را شخصی در وسط این دوگروپ و خیرخواه "ثالث بالخیر" جا دهد، درحالیکه اینطور نبوده و رویداد های بعد از کودتای 7 ثور پرده از روی بسا از های نهفته برداشت و چهره های اصلی را از زیر نقاب آشکار کرد. داکتر شرق انگشت انتقاد را بسوی وحید عبدالله دراز میکند و می نویسد: «توأم با تبلیغات وسیع دشمن که آرزوی از پای در آوردن محمد داؤد را داشتند، وحید عبدالله و دار دسته اش بهترین و نزدیک ترین رفقای محمد داؤد را تاپه کمونیستی می زدند و از زیر فرمانش به کنار می بردند.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 197)

او می افزاید: «دیری نگذشت که فهمیده شد، آنها طرفداران شاه اند که در ایجاد اختلاف و تضعیف کمیته مرکزی دسیسه کرده میروند، چنانچه بهمدستی سید وحید عبدالله دست به توطئه دیگری زدند و آن اینکه سید عبدالاله و عبدالقدیر نورستانی و سپس غلام حیدر رسولی اعضای کمیته مرکزی را برای پایان آوردن من و بالا بردن آنها تشویق و تحریص می کنند و این اولین هسته های حزب انقلاب ملی را با تنی چند از بلی و قربان [گویان] درباری در وزارت مالیه برای چوچه شدن [؟] پهلوی هم چیده میروند و متأسفانه توجه و اعتماد محمد داؤد هم درین موقع به دوستداران شاه معطوف شده بود تا به کمیته مرکزی جمهوریت.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 210)

داکتر شرق به این نظر است که "جمهوریخواهان" بعد از 26 سرطان با مخالفت سه جناح متشکل و قوی یعنی اخوانیها، چپی ها و هواخواهان سلطنت مواجه میشوند. او می نویسد: «رهبر کودتا ترجیح میدهند تا مؤقتاً با جبهه سوم یعنی بقایای رژیم شاهی دوستی و همکاری را توسعه بخشند. از آنرو رئیس جمهور بی توجه به رفقاییش به اشخاصی در حزب انقلاب ملی متکی میشوند که ایمان مبارزه برای سعادت مردم و وفاداری به شخص او، سالها پیش در ضمیر شان مرده بود [؟؟]. از جانب دیگر با از هم پاشاندن کمیته مرکزی جمهوریت و کنار گذاشتن پاچاگل و فادار، عبدالحمید محتاط، فیض محمد، ضیاء مجید، یوسف خان [فراهی] و مولاداد اعضای مؤثر کمیته مرکزی در اردو، ارتباط کودتا کنندگان با رهبر کودتا بر هم میخورد و حلقه های وصل میان رده های بالا و پائین اردو از هم گسیخته میشود.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 214)

قابل ذکر است که اشخاص فوق همه تحت نظر داکتر شرق فعالیت میکردند و جزو گروپ او محسوب می شدند که محمد داؤد به ماهیت چپی و برنامه نهائی آنها آگاه و به همین دلیل آنها را یکی بعد دیگر از حلقه قدرت دور کرد تا نخست داکتر شرق در حالت تجرید قرار گیرد و سپس در دور ساختن او نیز اقدام گردد.

(ادامه این بحث در قسمت بعدی و پایان این سلسله مقالات)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم